

A Study of Ibn Arabi's Personality in the Novel *Minor Death* by Mohammad Hassan Alwan based on the Anime Archetype

Tahereh Heydari*

Abstract

Problem Statement: According to Carl Gustav Jung, in addition to the personal unconscious, human beings have a common part called the collective unconscious. The contents of this part of the soul and mind are archetypes. Archetypal critique is one of the main approaches of contemporary literary criticism that explores the nature and characteristics of archetypes and their role in literature. Among these archetypes in the present study, the archetype of anima is discussed. Anima is the feminine half of men's existence that can change under the living conditions of any person and its positive and negative manifestations can be manifested. In the field of literature in different cultures, we also see the birth of strong themes by this archetype, so it is necessary to study products such as novels that are more dependent on the individual's consciousness based on psychoanalysis. In this regard, the present study investigates the manifestation of this element in the psyche of Ibn Arabi in the novel *Mawt Ṣaghīr (Minor Death)* by Mohammad Hassan Alwan, a prominent Saudi writer. Using a descriptive-analytical method, this paper shows that anima has a significant effect on the creation of events and incidents in the story and has created grounds for conflict between the characters. The findings indicate that the positive manifestations of the anima have been manifested in the form of lover, guide, otad, etc.

Research Method(s): One of the most popular types of literary criticism in recent decades has been psychological critique based on Jung's theories. Jung's school of psychology, known as Analytical Psychology, is especially famous for its collective subconscious and its contents, the archetypes. In addition to the individual unconscious, Jung believes in a deeper layer called the collective subconscious for the psyche, which is common to all human beings. One of the most important archetypes that Jung addresses in his theories is the anime archetype, which represents the female psyche. In other words, "Jung was the only twentieth-century psychologist to distinguish between male and female psychology" (Sanford, 1980, p. 5). This study analyzes the manifestation of this element in the psyche of Ibn Arabi's character in the novel *Mawt Ṣaghīr (Minor Death)* by Mohammad Hassan Alwan, a prominent Saudi writer. Considering that the archetype of anima at different levels is reflected in the main character, familiarity and integration with one's own anime lead to what Jung refers to as the archetype of happiness, explaining why research is needed.

Result/Finding: With the help of the evidence extracted from the novel, this paper deals with the similarities of Ibn Arabi's mistress to the concept of anima in Jung's theory and shows that the descriptive-analytical method has a significant effect on creating events and incidents in the story and the context of conflict it has created. The findings of the study indicate that the positive aspects of the anima are manifested in the form of lover, guide, otad, and so on. In sum, the characteristics of the anima that Jung referred to are consistent with the characteristics that Alwan intended for the characters. In other words, obvious manifestations of the archetype of anima can be seen in the *Mawt Ṣaghīr* of Mohammad Hassan Alwan, which reminds us of the influence and role of the collective unconscious in the creation of this work.

Keywords: Collective Unconscious, Archetype, Jung, Anima, Ibn Arabi, Mohammad Hassan Alwan

* Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author Email: t_heydari@sbu.ac.ir)

بررسی شخصیت‌شناختی ابن عربی در رمان موت صغیر اثر محمدحسن علوان برپایه کهن‌الگوی آنیما

طاهره حیدری*

چکیده

بیان مسئله: از دیدگاه کارل گوستاو یونگ، انسان‌ها افزون‌بر ضمیر ناخودآگاه شخصی، بخش مشترکی به نام ناخودآگاه جمعی دارند. کهن‌الگوها محتویات این بخش از روح و ذهن را تشکیل می‌دهند. نقد کهن‌الگویی یکی از رهیافت‌های اصلی نقد ادبی معاصر است که به کشف ماهیت و ویژگی کهن‌الگوها و نقش آنها در ادبیات می‌پردازد. از میان این کهن‌الگوها در این پژوهش، به کهن‌الگوی آنیما پرداخته می‌شود. آنیما نیمه زنانه وجود مردان است که تحت شرایط زندگی هر شخص دچار تحول می‌شود و نمودهای مثبت و منفی آن، جلوه می‌یابد. در گستره ادبیات در فرهنگ‌های مختلف نیز شاهد زایش مضامینی قوی از این کهن‌الگو هستیم؛ بنابراین ضروری می‌نماید به بررسی فراورده‌هایی مانند رمان پرداخته شود که برپایه روان‌تحلیل‌گری به ناهشیاری فرد وابسته‌تر هستند. این پژوهش، چگونگی تجلی این عنصر را در روان شخصیت ابن عربی در رمان موت صغیر اثر محمدحسن علوان، نویسنده برجسته عربستانی، تحلیل می‌کند؛ کهن‌الگوی آنیما در سطوح مختلف، در شخصیت اصلی رمان نمود دارد. او پس از آشنایی با آنیمای خود و ادغام با آن به تفردی می‌رسد که یونگ آن را کهن‌الگوی سعادت می‌نامد؛ همین مسائل، چرایی و ضرورت انجام پژوهشی در این باره را تبیین می‌کند.

روش: این جستار با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از شواهد استخراج‌شده از رمان، به شباهت‌های معشوقه ابن عربی به مفهوم آنیما در نظریه یونگ پرداخته است.

یافته‌ها و نتایج: این پژوهش اثبات می‌کند که آنیما تأثیری شگرف در ایجاد حوادث و رویدادهای داستان یادشده داشته و زمینه‌های کشمکش را در میان شخصیت‌ها ایجاد کرده است. یافته‌ها بیانگر این است که وجوه مثبت آنیما در قالب معشوق، راهنما، اوتاد و... جلوه‌گر شده است.

واژه‌های کلیدی

ناخودآگاه جمعی؛ کهن‌الگو؛ یونگ؛ آنیما؛ ابن عربی؛ محمدحسن علوان

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، t_heydari@sbu.ac.ir



۱- مقدمه

یکی از انواع نقدهای ادبی که در دهه‌های اخیر با توجه فراوانی روبه‌رو شد، نقد روانشناختی بر مبنای نظریات یونگ است. مکتب روانشناسی یونگ موسوم به روانشناسی تحلیلی (analytical psychology) به‌ویژه، به‌واسطه ناخودآگاه جمعی و محتویات آن، یعنی کهن‌الگوها شهرت دارد. یونگ افزون‌بر ناخودآگاه فردی، به لایه عمیق‌تری موسوم به ناخودآگاه جمعی برای روان قائل است که در میان همه افراد بشر مشترک است. ازجمله مهم‌ترین کهن‌الگوهایی که یونگ در نظریات خود به آن می‌پردازد، کهن‌الگوی آنیماست که بیانگر روان زنانه در مرد است. به تعبیری «یونگ تنها روانشناس قرن بیستم بود که بین روانشناسی زن و مرد تمایز قائل شد» (سنفورد، ۱۳۸۸: ۵).

لایه‌های عمیق ناهشیاری بشر، ازجمله کهن‌الگوی آنیما، همواره در ادبیات رخ نمایانده است. ازجمله این عرصه‌ها جهان داستان و رمان است. رمان‌ها نمایانگر ناهشیاری شخصیت‌ها هستند. رمان موت صغیر یکی از نمونه‌هایی است که نمایانگر جنبه‌ها و کارکردهای مختلف و متنوع آنیما در روان انسان دانست. موضوع اصلی مقاله کنونی، پرداختن به آنیما یا روان زنانه خفته در اعماق ناهشیارانه شخصیت اصلی رمان، یعنی «ابن عربی» است. نکته مهم در این میان، این است که محمدحسن علوان آگاهانه این کهن‌الگو را به اثر خود وارد نکرده و ساختار ذهنی مشترک بشر، موجب پدیدارشدن این کهن‌الگو شده است.

چرایی و ضرورت انجام این پژوهش در آن است که می‌توان کهن‌الگوی آنیما را در شخصیت اصلی رمان موت صغیر یافت و با تأمل در آن پی برد که چگونه او طی روند حوادث رمان، پس از آشنایی با آنیمای خود و ادغام با آن، به فردی می‌رسد که یونگ آن را کهن‌الگوی سعادت می‌نامد. ازسوی دیگر، بررسی متون داستانی براساس الگوهای روان‌شناسی و اسطوره‌شناسی جدید، ازجمله پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است که هم در حوزه ادبیات جهانی و هم در حوزه ادبیات فارسی و عربی، زمینه پژوهش‌های متعددی را فراهم آورده است. ادبیات داستانی ازجمله حوزه‌هایی است که کاملاً تحت‌تأثیر اسطوره‌ها و مبانی روانشناسی است. الگوهای کهن ناخواسته بر روان همه نسل‌ها سایه افکنده‌اند؛ ادبیات داستانی نیز انعکاس دوره‌های طولانی تاریخ بشر است؛ درنتیجه می‌توان با انطباق این الگوها بر این متون پی برد چه ریشه‌ها و منابع مشترکی بر ذهن و ضمیر بشر حکمرانی دارند. گرچه تجلی این کهن‌الگوها در رؤیاها و ادبیات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت است، هدف مشترک آنها انکارناپذیر است؛ چنانکه کمپبل برای این اسطوره‌ها کارکرد چهارمی ذکر می‌کند و آن، کارکرد تعلیم و تربیتی است (کمپبل، ۱۳۸۰: ۲۲).

این پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، سفر در درون شخصیت‌های داستانی را میسر کرده است و به‌نوعی ما را با جهان ژرف و پیچیده درون آنها آشنا می‌کند که تحت تأثیر روان ناخودآگاه‌اند. حال اگر آن شخصیت داستانی «ابن عربی» باشد، ضرورت بررسی بیشتر احساس می‌شود. «ابن عربی در وجود هر مردی، زنانگی و در هر زنی مردانگی می‌بیند؛ چراکه در وجود هر انسانی عناصر مؤنث و مذکر همچون نفس و عقل، ارکان و عناصر طبیعی وجود دارد. به‌علاوه وی هیچ گاه امری را به‌طور مطلق مؤنث یا مذکر فرض نمی‌کند. او معتقد است هر عنصری دارای دو وجه زنانه و مردانه است؛ در هر لحظه‌ای یکی از آن دو را به ظهور می‌رساند. این امر منتهی به نسبیت جنسیت در نظر وی شده است» (وفایی، ۱۳۹۵: ۱۴۱). این دیدگاه‌های ابن عربی درباره ابعاد مردانه وجود زن و ابعاد

زنانه وجود مرد، کهن‌الگوی آنیما در نظریه یونگ را یادآور می‌شود. حال از آنجا که شخصیت اصلی رمان موت صغیر - یکی از رمان‌های بسیار موفق جهان عرب که دو مترجم آن را به زبان فارسی برگردانده‌اند - ابن عربی است، این ایده به ذهن نگارنده رسید که میزان تجلی دیدگاه‌های ابن عربی درباره ابعاد زنانه وجود مرد و آنیما در نظریه یونگ در این رمان بررسی شود.

موت صغیر نوشته محمدحسن علوان، به شکل رمزگونه زندگی شیخ صوفیه محی‌الدین ابن عربی را روایت می‌کند؛ از زمان ولادت او در دوره موحدین در قرن ششم در ماریسی، سپس سفرها و نقل و انتقالاتش از اندلس و عبور از مغرب، مصر، حجاز، شام، عراق و ترکیه و رسیدن به آذربایجان قبل از حمله مغول و سقوط بغداد تا زمان وفاتش در دمشق در سن هفتاد سالگی. در متن علوان، قرائت مخفیانه‌ای از حوادث مهم تاریخی از جمله سقوط مرابطین و روی کار آمدن موحدین، درخشش ستاره عرفا و فقها، حمله مغولان و اشغال شرق و سقوط بغداد وجود دارد. به موازات سفر ابن عربی، سفر دیگری نیز در داستان وجود دارد؛ سفر نسخه خطی‌ای که از زمان مرگ ابن عربی تا زمان حاضر (بهار عربی) از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود و علوان همواره در طول روایت، دو حکایت را پیگیری می‌کند. یکی حوادثی که برای ابن عربی اتفاق می‌افتد و دیگری دست‌به‌دست شدن نسخه خطی‌ای که صدها سال به طول می‌انجامد؛ بنابراین موت صغیر ظرفیت‌های پژوهشی فراوانی دارد. یکی از این ظرفیت‌ها، تحلیل و بررسی روانشناسانه آن است که خواننده را با لایه‌های معنایی پنهان داستان آشنا می‌کند. نویسندگان رؤیاها، خیال‌ها، تشویش‌های طبیعی و غیرطبیعی و دل‌آگاهی‌های شبانه، جنبه‌های پنهان روان ابن عربی را به گونه‌ای زنده در این رمان بررسی کرده است. ابن عربی در این رمان، با هدایت آنیما با ناخودآگاهش ارتباطی سازنده داشته است. این شخصیت اوج بحران را در جست‌وجوی آنیمای مطلوب و یافتن گمشده پشت سر می‌گذارد. «نظام» آنیمایی مؤثر در ناخودآگاه ابن عربی است و ابن عربی با او یکی می‌شود. این رمان نشان می‌دهد که پیوند با آنیما، راهگشای من خودآگاهی برای گذر از مسیر تفرد و دستیابی به کهن‌الگوی خویشتن است. ازسوی دیگر برای مخاطب این رمان، روان‌شناسی ماجرا و همچنین شگردهای رمان‌نویسی مطرح است؛ حال اینکه در خارج از حوزه رمان به این شگردها توجهی وجود ندارد و گوینده فقط در پی بیان مطلب است؛ اما در رمان، نویسندگان مخاطب خود را با همه چیزهای کسب‌کرده شریک می‌کند. همچنین علت انتخاب کهن‌الگوی آنیما و بررسی آن در این متن، افزون‌بر مضمون پررنگ رابطه زن و مرد و جذب و کشش آنها به یکدیگر، نبود پژوهشی مستقل در این زمینه است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

از مهم‌ترین پژوهش‌ها با موضوع رمان موت صغیر، عبارت است از:

مقاله‌ای تحت عنوان «المكان، الصورة، الدلالة» "روایة موت صغیر لمحمد حسن علوان نموذجاً" نوشته سمیرة ردة حسین الحارثی، در *حولیة کلیة اللغة العربیة بجرجا، العدد الحادی و العشرون، للعام ۲۰۱۷ م، الجزء الرابع* است. همانطور که از عنوان مقاله پیداست، موضوع مکان در اثر روایی و مکان در رمان موت صغیر تحت عنوان‌هایی مانند فضاء الغلاف، عنوان الروایة، الکوخ مکانا روائیا، البرزخ و القبلة بررسی شده است.

مقاله دیگر که نویسنده مسئول آن مسعود باوان‌پوری است، «الاتصال غیراللفظی فی روایة موت صغیر لمحمد

حسن علوان در *استه سیملولویة* نام دارد و در *مجله بحوث فی اللغة العربیة* دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان، شماره ۲۳، در سال ۱۳۹۹، چاپ شده است. نویسندگان در این مقاله ارتباطات غیرکلامی در *رمان موت صغیر* را تحت عنوان‌هایی مانند ارتباط چشمی، حرکات دست، بیانات چهره، علم لمس و تماس، حرکات سر و... بررسی کرده‌اند.

مقاله دیگر «شخصیت و شخصیت‌پردازی در *رمان موت صغیر* اثر محمدحسن علوان» نوشته یونس قربی است که در چهارمین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن در سال ۱۳۹۹ به چاپ رسیده است. همانطور که از عنوان مقاله پیداست، شخصیت‌های داستان برپایه انواع ایستا و پویا، ساده و جامع، اصلی و فرعی، قالبی و نوعی تقسیم و توضیح داده شده‌اند.

مقاله دیگر «خوانش بینامتنیت (تناس) قرآنی در *رمان موت صغیر* اثر محمدحسن علوان» است که نویسنده مسئول آن عبدالاحد غیبی آن را در *دوفصلنامه علمی - تخصصی جستارهای ادب عربی*، سال دوم، بهار ۱۳۹۹ به چاپ رسانده است. نویسندگان پس از بیان نظریه بینامتنیت و معرفی *رمان موت صغیر*، انواع رابطه بینامتنی از جمله بینامتنی کامل، کامل تعدیلی، اشاره‌ای، الهامی و مفهومی، جزئی و واژگانی را در این *رمان* بررسی کرده‌اند.

بازخوانی شخصیت ابن عربی در رمان «موت صغیر» اثر محمد حسن علوان نیز عنوان پایان‌نامه‌ای است که هیوا باباصغری، تحت راهنمایی حسن سرباز در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کردستان در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۹۸ نوشته است. در این پایان‌نامه، علاوه بر چگونگی بازخوانی شخصیت ابن عربی، چگونگی بازخوانی افکار وی نیز بررسی شده است. مهم‌ترین افکار مطرح در *رمان* که در پایان‌نامه تجزیه و تحلیل شده، عبارت است از: دین از نگاه عارفان و فقیهان و فیلسوفان؛ تسامح و مدارا در زندگی؛ تعدد راه‌های رسیدن به خدا؛ سوءاستفاده حاکمان از دین؛ تزکیه نفس و پاک‌کردن قلب؛ نکوهش نفاق و همنشینی با سلاطین؛ نکوهش تکبر؛ اعتقاد به تقدیر الهی؛ ارزش و جایگاه زن.

«دراسة نفسیة ابن عربی فی روایة موت صغیر لحسن علوان علی اساس المنهج النفسی (نظریات فروید و لاکان نمودجا)» مقاله دیگری از محمدهادی مرادی، رضا ناظمیان و هادی عزیزی است که در *مجله اللغة العربیة و آداب* در دست چاپ است. چنانکه از چکیده این مقاله برمی‌آید، نگارندگان در پی یافتن علت اصلی گرایش ابن عربی به تصوف با کاربری تحلیل‌های روانشناسی فروید و لاکان هستند.

بنابراین با توجه به بررسی‌های نگارنده، تحلیل روانشناسانه کهن‌الگوی آنیما در *رمان موت صغیر* به صورت اثری مستقل وجود ندارد. چهارچوب در نظر گرفته شده برای این تحقیق از این قرار است که پیش از پرداختن به بخش اصلی تحقیق (تحلیل داستان براساس کهن‌الگوی آنیما)، ناگزیر از توضیح پاره‌ای مفاهیم مربوط به روانشناسی تحلیلی و همچنین ذکر نکاتی درباره محمدحسن علوان و *رمان موت صغیر* خواهیم بود. فرضیه پایه و اساسی در این تحقیق آن است که *موت صغیر* - رمانی که سیره زندگی ابن عربی و سیر تاریخ امت عربی و اسلامی را مطرح می‌کند - سرشار از نمادهای کهن‌الگویی است. از میان انواع کهن‌الگو، کهن‌الگوی آنیما به سبب وجود مضمون پررنگ کنش و واکنش میان زن و مرد، خواه در شکل روابط عاشقانه و خواه به صورت الهام‌بخش

و راهنما نمود بیشتری در این اثر دارد. نویسنده در تلاش است به روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد نقد روانکاوانه به این پرسش پاسخ دهد که «کهن‌الگوی آنیما چگونه در این رمان تجلی یافته و چگونه در فرایند تفرد روانی مؤثر واقع شده است؟ اگر معشوق ابن عربی وجهی از آنیماست، چه جایگاهی در رسیدن به نقطه اوج وحدت با معشوق کل عالم هستی دارد؟».

۲- آنیما چیست؟

روانکاوی از بدو تولدش در آخرین سال‌های قرن نوزدهم، همواره با نام پدر روانکاوی، زیگموند فروید (Sigmund Freud) سکه خورده است (صنعتی، ۱۳۸۶: ۸۲)؛ اما برخلاف آنچه گاه گفته می‌شود، به‌گونه‌ای با نام او همراه نشد که آن را فرویدیسم بنامیم (همان: ۸۳)؛ زیرا کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung)، شاگرد فروید و بنیان‌گذار نظریه ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو، برخی از نظریات استاد خود را تأیید کرد و بسیاری از آنها را پذیرفت. او به طرح نظریات و موضوعات تازه‌ای پرداخت و زمینه روان‌شناسی تحلیلی (Analytic Psychology) را بنیان گذاشت (بیات، ۱۳۸۷: ۱۷۴).

روانشناسی تحلیلی یونگ، تأکید نظریه روانکاوی بر خاستگاه جنسی امیال ناخودآگاه را بیش از حد و ناموجه می‌دانست (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۱۲). تأکید مکتب یونگ بر ضمیر ناخودآگاه جمعی ازجمله مفاهیمی بود که آن را از مکتب فروید جدا کرد. یونگ با کامل کردن نظریه‌های استاد خود، روان آدمی را بر سه بخش تقسیم کرد: ضمیر خودآگاه، ضمیر ناخودآگاه شخصی و ضمیر ناخودآگاه جمعی. ویژگی اصلی ناخودآگاه جمعی، قدمت و دیرینگی آن است و ناخودآگاه جمعی «زهدانی است که در آن، مجموع تجارب اساسی روان، گرد آمده و از میلیون‌ها سال پیش، روی هم انباشته شده است» (ستاری، ۱۳۴۸: ۱۳۶). درواقع باید گفت یونگ روانشناسی فروید را گسترش داد؛ نیز نظریه‌های وی در ادبیات، نقش مهمی ایفا کرد (صنعتی، ۱۳۸۶: ۸۴). نورتروپ فرای، استاد ادبیات و نظریه‌پرداز ادبی، با بهره‌گیری از برخی نظریات یونگ، در اواسط دهه ۱۹۵۰ م. نقد نمادین یا کهن‌الگویی را به وجود آورد و به روند تحلیل ادبی قرن کمک کرد (بیات، ۱۳۸۷: ۱۷۴). روانشناسی یونگ در شاخه‌های گوناگون و در جریان کلی ادبیات و نقد ادبی تأثیر فراوانی گذاشت؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از شاهکارهای ادبی را از این دیدگاه می‌توان نقادی کرد (یاوری، ۱۳۸۶: ۴۷). سروکار داشتن ادبیات و روانشناسی با انگیزش‌ها و رفتارهای انسانی باعث نزدیکی این دو شاخه علمی و گسترش مطالعات بینارشته‌ای در دوران معاصر شد. از دید یونگ «هنر و ادبیات نیز مانند خواب، محل تجلی صور مثالی و ظهور ناخودآگاه جمعی است» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۳۹). یونگ در توجیه و تبیین پیوند ادبیات و روانشناسی بیان می‌کند که در متون ادبی، صورت‌های مثالی و ناخودآگاه جمعی بازتاب یافته است؛ درنتیجه، ردیابی و تحلیل کهن‌الگوها در گستره ادبیات، امری بدیهی و جهان‌شمول است. «ناخودآگاه جمعی مخزن تجربیات نوع بشر است که به هر فرد انتقال یافته‌اند. کهن‌الگوها موضوعات مکرری هستند که این تجربیات را نشان می‌دهند. قدرتمندترین کهن‌الگوها پرسونا، آنیما، آنیموس، سایه و خود هستند» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۱۳۹)؛ بنابراین آنیما یا «مادینه روان» جزئی از کهن‌الگوی کلی «روان - انگاره» در نظریه کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱ م.) است (رک. هاید، ۱۳۷۹: ۱۷۶). آنیما جنبه زنانه روان مرد و آنیموس جنبه مردانه روان زن و نمودار آن است؛ درواقع «بشر موجودی دوجنسی است و هر مرد دارای

عنصر مکمل زنانه و هر زن دارای عنصر مکمل مردانه است» (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۰). در تلمود (شرح تورات) می‌خوانیم: «خداوند آدم را دارای دو چهره آفرید؛ به‌طوری که در یک سو مرد و در طرف دیگر زن قرار داشت. سپس این آفریده را از وسط دو نیم ساخت» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۹). بدین ترتیب مفهوم روان - انگاره یا آنیما و آنیموس یونگ به این پندار کهن برمی‌گردد که انسان نخستین در اصل، دوجنسی و نر و ماده بوده و بعد بین دو جزء نر و ماده، جدایی افتاده است و ما اکنون ویژگی‌های روانی جنس مکمل خود را که از ما جدا شده است، با خود همراه داریم. «بدین‌گونه، در هرکس، تصویر مکمل روانی وی از جنس مخالفش نهفته است» (آلندی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). «آنیما ازجمله آرکی‌تایپ‌های یونگی است و نماینده همه تجارب نخستین مرد از حضور زن است» (پین، ۱۳۸۲: ۳۵۱). آنیما پیچیده‌ترین آرکی‌تایپ‌هاست؛ زیرا به تعبیر یونگ تصور روح است. یونگ در معنای روح چنین می‌گوید: «آنیما عامل زنده در انسان است که حیاتی مستقل داشته و خود حیات‌آفرین است. آنیما جنبه مادینگی روان مردانه است و تصویر آن غالباً با چهره زنان بازتاب می‌یابد؛ همانطور که یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید: هر مردی حوا را در درون خود دارد؛ به عبارت دیگر روان بشر دوجنسی است، اگرچه صفات روانشناختی جنس مخالف در هریک از ما عموماً ناخودآگاه‌اند، لیکن خود را در رؤیاها و فرافکنی بر افراد مخالف محیط آشکار می‌سازند» (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۹۷). یونگ با اینکه قبول دارد این کیفیت تاحدی ناشی از ژن‌ها و ترشح هورمون‌های جنسی هم نر و هم ماده در هر دو جنس است، آن را بیشتر نتیجه تجربه‌های نژادی مرد با زن و زن با مرد می‌داند؛ به عبارت دیگر بر این باور است چون صدها هزار سال زن و مرد با یکدیگر زندگی کرده‌اند، مرد تاحدی جنبه زنی و زن تاحدی جنبه مردی یافته است (سیاسی، ۱۳۷۰: ۸۰).

کهن‌الگوی آنیما که در امور فردی و اجتماعی ازجمله ادبیات دیده می‌شود، به فرهنگ خاصی اختصاص ندارد؛ ریشه آن به آغاز حیات بشر بازمی‌گردد و در طول زندگی ازطریق تماس‌های واقعی با زنان که برای مرد روی می‌دهد، خودآگاه و ملموس می‌شود. نخستین و مهم‌ترین تجربه هر مرد از زن به‌وسیله ارتباط با مادر حاصل می‌شود (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۰)؛ بنابراین «مادر نخستین حامل تصویر ذهنی آنیماست» (یونگ، ۱۳۷۳: ۱۱۷). آنیما در دوره‌های بعدی زندگی، به زنان گوناگونی منعکس می‌شود که یک مرد در طول حیات به خود جلب می‌کند (صرفی، ۱۳۸۶: ۵۹). آنیما کیفیتی بدون زمان دارد. او اغلب جوان دیده می‌شود؛ هرچند همیشه آثار سال‌ها تجربه و استنباط در وری وی موجود است، آنیما خردمند است؛ اما نه‌چندان دهشت‌انگیز. از این لحاظ، چنین به نظر می‌رسد که «چیزی معنادار به او پیوسته است؛ معرفتی رمزی یا خردی پنهانی» (فوردهام، ۱۹۵۳: ۹۹-۹۸).

این زنان پری‌گونه هستند که فرافکنی عنصر مادینه را موجب می‌شوند. به‌گونه‌ای که مرد کم‌وبیش هرچیز افسون‌کننده‌ای را به آنها نسبت می‌دهد و درباره آنها انواع خواب‌ها را می‌بیند. نقش حیاتی‌تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی درونی همساز کند و به ژرف‌ترین بخش‌های وجود راه ببرد. عنصر مادینه با این دریافت ویژه خویش نقش راهنما و میانجی را میان من و دنیای درونی یعنی خود به عهده دارد. و این همان نقش بئاتریس دانته است که می‌خواهد او را با زندگی والاتر و روحانی‌تری آشنا کند (همان: ۲۷۸).

کهن‌الگوهای مدنظر یونگ به‌ویژه آنیما، مفهوم عشق را به‌روشنی جلوه‌گر شده‌اند. کهن‌الگوی عشق شکل‌های مختلفی دارد و در طول تاریخ بشر همواره خود را به‌شکلی نو نشان داده و در هر فرهنگ و تمدنی جلوه‌ای

جدید داشته است. کهن‌ترین صورت عشق زمینی در آدم و حوا نمود یافته است. یونگ اعتقاد دارد که «آدم و حوا خواهر دگرددیس آدم کهن هستند که خود را با نیروی عشق احیا کرده‌اند» (یونگ، ۱۳۸۱: ۳۶۷). قدمت کهن‌الگوی عشق پس از آدم و حوا را در اسطوره‌های یونان می‌توان جست. در اسطوره‌های یونان، «خدای عشق اروس بود و یونانیان به این دریافت رسیده بودند که عشق همچون صورت مثالی ناخودآگاه جمعی در انسان، هم جاودانه و هم جهانی و فراگیر است و این نکته برای یونانیان به عشق ماهیتی خداگونه می‌بخشید» (جانسن، ۱۳۷۸: ۲۵۲). یونانیان «اروس، خدای عشق را پیرترین خدا می‌دانستند؛ البته همچنین او را جوان‌ترین می‌دیدند که در هر دل عاشقی تازه و معصوم متولد می‌شود» (کمپل، ۱۳۹۵: ۱۷۱). در فرهنگ اوستایی و پارسی باستان «فرشته عشق و محبت همان "میترا" یا "مهر" است» (ضمیران و سیحون، ۱۳۷۲: ۷۴۷). دنیای اسطوره‌ای عشق دنیایی پیچیده است و برای رسیدن به معنای اساطیری آن باید عرصه روان آدمی را کاوید تا شاید بتوان آن را طبقه‌بندی کرد. *رمان موت صغیر* اثر محمدحسن علوان، یکی از متون متعددی است که کهن‌الگوی عشق در آن بازتاب یافته است. حضور کهن‌الگوی آنیما در این رمان، به‌صورت معشوقی زندگی‌بخش و در عین حال راهنما بسیار ملموس است. هدف این پژوهش این است که نقش ناخودآگاه جمعی در پیدایش *موت صغیر* تبیین شود و میزان همخوانی شخصیت‌ها به‌ویژه شخصیت نظام، معشوقه ابن‌عربی، با دیدگاه‌های یونگ درباره کهن‌الگوی آنیما نشان داده شود.

۳- مختصری درباره رمان *موت صغیر* و نویسنده آن

نام کتاب *موت صغیر*، برگرفته از سخن محیی‌الدین عربی است: «الحبُّ موتٌ صغیرٌ». این کتاب در افتتاحیه نمایشگاه بین‌المللی کتاب ابوظبی (۲۰۱۷) برنده دهمین دوره جایزه بوکر عربی (۲۰۱۶) شد. «مرگی کوچک» این جایزه را از میان ۱۸۶ رمان پیشنهادشده از شانزده کشور به دست آورد. رمان «مرگی کوچک» داستان زندگی تاریخی محیی‌الدین عربی با آمیزه‌ای از صورخیال است و از زمان ولادت وی در اندلس، در نیمه سده ششم هجری تا وفات او در دمشق را در بر می‌گیرد. این رمان، سفرهای محیی‌الدین از اندلس تا آذربایجان را به تصویر می‌کشد. ابن‌عربی این سفرها را همراه با تجربه صوفیانه عمیق خود به انجام می‌رساند تا رسالت خود را ادا کند. وی از شهرهای متعدد می‌گذرد و با انسان‌های بسیاری برخورد می‌کند و از این رهگذر، حوادث تخیلی، جنگ‌های فرسایشی و احساسات آشفته‌ای را نیز از سر می‌گذراند. این رمان را هم می‌توان جزو رمان‌های تاریخی و هم رمان‌های سفرنامه‌ای به شمار آورد (ریاض، ۲۰۱۹). «مرگی کوچک» ششمین کتاب و پنجمین رمان محمدحسن علوان، نویسنده عربستانی است. وی متولد سال ۱۹۷۹ در شهر ریاض و دارای مدرک دکتری در رشته بازاریابی و تجارت بین‌الملل از دانشگاه کارلتون کاناداست. تاکنون پنج رمان از او به چاپ رسیده است که عبارت است از: *سقف اکتفا* (۲۰۰۲)، *سوفیا* (۲۰۰۴)، *حلقه طهارت* (۲۰۰۷)، *سگ آبی* (۲۰۱۱) و *مرگی کوچک* (۲۰۱۶). وی همچنین کتابی نقدی با عنوان *مهاجرت: نظریات و عوامل مؤثر در آن* (۲۰۱۴) را نیز به چاپ رسانده است. او همچنین به مدت شش سال و به‌طور هفتگی مقالاتی را در دو روزنامه سعودی *الوطن* و *الشرق* منتشر می‌کرد. همچنین دو روزنامه امریکایی *نیویورک تایمز* و روزنامه انگلیسی *گاردین*، مقالات و داستان‌های کوتاهی را از او به چاپ رسانده‌اند.

علوان در سال ۲۰۱۰ در شمار سی و نه نویسنده عربی برتر زیر چهل سال برگزیده شد. *رمان قندوس* وی در سال ۲۰۱۳ جزو نامزدهای نهایی جایزه بوکر بود. در سال ۲۰۱۵، «بنیاد جهان عرب پاریس» ترجمه فرانسوی همین رمان را برای برترین رمان ترجمه‌شده در آن سال برگزید (ریاض، ۲۰۱۹).

۴- تحلیل رمان *موت صغیر بر مبنای کهن‌الگوی آنیما*

ابن عربی در این داستان تاریخی - سفرنامه‌ای و تخیلی، پس از صحبت فاطمه بنت‌المثنی که آموزگار و مربی او بود، به دنبال پاک‌کردن قلب و در جست‌وجوی چهار وتد خویش برآمد. وتد اول او شیخ الکومی بود: «وصل شیخ الکومی من فاس تسبقه اخبار کراماته و جلیل اعماله» (علوان، ۲۰۱۶: ۸۹). محی‌الدین درباره پاکسازی قلبش می‌گوید: من و کومی هفتاد و شش شب در گورستان ماندیم، بی‌آنکه حتی برای یک ساعت آنجا را ترک کنیم. این عزلت از غروب تا طلوع خورشید بی‌وقفه ادامه داشت. گاهی تسبیح خدای را می‌گفتم، گاهی قرآن می‌خواندیم و گاهی سر در گریبان تأمل و اندیشه فرومی‌بردیم تا اینکه کومی گفت: «انا وتدک الاول. و فی افریقیة وتد ثان فاقبل علیه یثب قلبک» (همان: ۱۸۰). پس از مشخص شدن اینکه وتد اول وی الکومی است، او باید به دنبال وتد دوم می‌گشت. وتد دوم وی الحصار بود که به مقصد مکه با هم همسفر شدند؛ اما الحصار در عرض یک روز در قاهره جان به جان‌آفرین تسلیم کرد؛ محی‌الدین پس از مرگش متوجه شد که وی وتد دومش بوده است: «ضمّنی الخیاط بیده الوحيدة التي تتحرك و ظلّ ملصقاً شفتیه فی اذنی و قال: لقد مات وتدک» (همان: ۲۸۵). وتد سومش نظام، دختر شیخ زاهر اصفهانی است. محی‌الدین پس از پشت سر گذاشتن داستانی عاشقانه از نظام درخواست ازدواج کرد؛ اما نظام به وی گفت: من چنین اختیاری ندارم چون وتد سوم تو هستم. و «الاولاد یتزوجون الارض یا حبیبی» (همان: ۴۲۸). نظام به وی گفت: در مالت آخرین وتدت را خواهی یافت؛ به‌سوی آخرین وتدت روانه شو تا قلبت را استوار و تثبیت گرداند. محی در جست‌وجوی وتد چهارم به سفر ادامه داد. با سودکین به مالت رسید. سودکین او را به سمت درویشی برد که نزدیک بازار بازفروشان کف‌بینی می‌کرد. او شمس تبریزی، چهارمین وتد محی‌الدین بود: «هلاً قرأت لی کفی و علمت ما فی قلبی؟ - ما فی قلبک الا الله یا محیی. ثم وضع یده علی کتفی و قال: انا وتدک الرابع» (همان: ۵۳۸).

محمدحسن علوان وتد سوم محی‌الدین را یک زن قرار داده است که از قضا در کسوت معشوقه است. در ادامه، راه و رسم دل‌باختگی و چگونگی رویارویی دو عاشق برپایه کهن‌الگوی آنیما بررسی می‌شود.

یونگ چهار مرحله را در تحول آنیما برمی‌شمرد. این مراحل با تحول یک مرد و چگونگی نگرش هشیارانه او به زندگی ارتباط دارد. یونگ مراحل چهارگانه آنیما را بدینگونه برمی‌شمرد: حوا، هلن، ماری، سوفیا (یونگ، ۱۳۷۰: ۱۷۰-۲۰۰). «مردم روزگار باستان، زن‌ها را به‌شکل حوا، هلن، سوفیا یا مریم مقدس می‌دیدند که به‌ترتیب، برابر با وسوسه‌انگیزی، احساساتی‌بودن، اندیشمندی یا پرهیزکاری هستند» (سرلو، ۱۳۸۸: ۴۳۵).

نخستین مرحله آنیما، حواست. حوا همان شخصیت گره‌خورده با مفهوم مادر است. زندگی یک مرد و البته اساساً بشر، بدون ارتباط با مفهوم مادر یا مفهوم زنی که مادری می‌کند، تصورناپذیر است. این جنبه از آنیما نمایانگر مادری جهانی است و نمادی بر تمام چیزهای طبیعی، غریزی و بیولوژیکی و منبعی برای احساس تغذیه

و پروراندن، احساس امنیت و عشق است. غلبه آنیما در این وهله، باعث بروز احساسات مادرانه در معنای دقیق و وسیع آن نسبت به زنان می‌شود. چنین مردی احساس امنیت و آرامش و وابستگی را به زنان پیرامون خود دارد (حیدری‌نسب و داوودی‌مقدم، ۱۳۹۵: ۶۶).

دومین مرحله تحول آنیما، به نام قهرمان تروی، هلم نامیده شده است. آنیما در این مرحله، با تصویری جنسی درآمیخته است. آنیما در چنین مرحله‌ای تسخیر زنانی می‌شود که بسیار دلفریب و وسوسه‌گرند و میل به تکرار دائمی روابط اغواکننده و جنسی با این زنان، همواره تمنای درونی چنین مردانی است؛ اما عمر این مرحله آنیمایی به دو دلیل کوتاه است: نخست آنکه چنین مردی عواطفی بی‌ثبات و متغیر دارد و دیگر آنکه تقریباً زنی که بتواند کاملاً با این تصویر آنیمایی هلم هم‌پوشانی داشته باشد و بتواند نیازهای ناهشیارانه او را برآورده کند، در دنیای واقعی وجود ندارد.

سومین مرحله از آنیما، ماری یا مریم نام دارد. این مرحله میل به از خودگذشتگی و ایثار را نمایان می‌کند. مردی که این وجه از آنیما در او نیرومند است، در پی ارتباطی واقعی و دوستانه با زنان است. چنین مردی می‌تواند یک زن را ورای نیازهای خود، آنگونه که هست ببیند و بپذیرد و تمایلات جنسی او صرفاً یک کنش خودمختار نیست که تحت‌تأثیر تکانه‌های غریزی باشد؛ بلکه با معنای زندگی‌اش درآمیخته است. این تصویر از آنیما باعث تمایز بین عشق و شهوت می‌شود. چنین احساس و عشقی ماندگار است؛ زیرا آنیما در این مرحله قادر به تمایز بین تصویر درونی یک زن و سوژه‌ای است که این تصویر بر آن نمایانده شده است. جهان دیگری که شاعر در ابیات زیر، به واسطه دیدار معشوق، توفیق ورود به آن را می‌یابد، دنیای فراتر از تمایلات غریزی است که در آن عاشق به صاحب‌خبری و بی‌نشانی عرفان‌گونه‌ای دست می‌یابد. تصویری برتر از آنیما در قالب هلم که قادر است ظرفیت و توان معنوی مرد را بالا ببرد.

آخرین وجه آنیما، سوفیا نام دارد. عملکرد سوفیا جست‌وجوی زندگی درونی، ناهشیاری و معنای زندگی است. او نمادی بر خرد و خردورزی مردی است که این وجه از آنیما در او نیرومند است (یونگ، ۱۳۵۹: ۱۰۴). به اعتقاد یونگ در کارکرد چهارم، آنیما به صورت خردی ملکوتی درمی‌آید که در نهایت پیراستگی تجلی می‌کند (یاوری، ۱۳۷۴: ۳۹).

وجه حوای آنیما در رمان موت صغیر در شخصیت فاطمه بنت‌المثنی مشهود است: «قالت فاطمة: اذن منی یا بنی. - لبيک یا امّاه. - فی اشبیلیة وتد من الاوتاد الاربعة و لاشک - و من هم الاوتاد؟ - اربعة يحفظون الارض من السوء» (علوان، ۲۰۱۶: ۴۳). محی‌الدین دایه‌اش را مادر می‌خواند و عشقی که در درون وی نسبت به دایه‌اش وجود دارد، تصویر عشق درونی ناخودآگاه اوست که بر فاطمه منعکس، و این عامل، منبع الهام در کسب فیوضات بعدی در روح محی‌الدین می‌شود.

وجه هلم آنیما نیز در این رمان دیده می‌شود. نمود منفی کهن‌الگوی آنیما یعنی مفهوم روسپی‌گری و شهوانیت شدید از دیدگاه ابن عربی اینگونه توصیف شده است: «اغلب الوقت يتسكعان على ضفة النهر الكبير يترصدان القشتاليات اللاتي يخطرن بخمر لانتكاد تستر شيئا، و كثير منهن يحلمن الزواج من عربی... و بالفعل اصطادات احداهن اكبرهما و سعی الى نکاحها»^۱ (همان: ۸۲). وی در این عبارت زنانی را توصیف می‌کند که دل پسرعموهایش را برده‌اند و خانواده با ازدواج پسر با این زنان مخالفت است.

عشق بخشی محوری از زندگی پر افت و خیز ابن‌عربی است و در تعالی شخصیت او آثار مطلوبی دارد. تلاش محمدحسن علوان نیز بر این اصل استوار است که به مخاطبان خود بگوید، محی‌الدین در عین حال که شخصیتی عرفانی دارد، از حضوری پویا و کنش‌مند در فرایند عشق‌ورزی برخوردار است. نمود مثبت وجه هلن آنیما، در این رمان در شخصیت مریم (همسر محی‌الدین) تجلی یافته است. ام‌سعد خواهر ابن‌عربی، مریم را اینگونه توصیف می‌کند: «ادبیه، خلوقه عالمه ادبیه و ایضا جمیلة» (همان: ۱۶۳) و ابن‌عربی با وجود بی‌میلی به ازدواج، با گذشت اندک‌زمانی خود را درگیر عشق او می‌یابد: «فی منامی رایت مریم تقرأ و تبسم. ثم رأیت لی معها احوالا اخری فی منامی لا استطیع ان احداث بها»^۲ (همان: ۱۶۳). این عبارت کاملاً بیانگر تأثیر ناخودآگاه روان ابن‌عربی در زندگی وی است. او با دیدن رؤیاهای رنگارنگ و دیدار با آنیمای خود در خواب و خیال، تصمیم به ازدواج با نمود خارجی آنیما، یعنی مریم می‌گیرد. فاطمه بنت‌المثنی نیز مریم را اینگونه توصیف می‌کند: «مثلها مثل مریم بنت عمران، احصنت فرجها و تقبلها ربها بقول حسن انبتها نباتا حسنا»^۳ (همان: ۱۶۴). مریم زیبایی بیرونی و درونی ستودنی دارد. او بانویی باایمان، کاردان، قدرشناس و صبور است و نقش معشوقی را ایفا می‌کند که ابتدا در رؤیا ظاهر می‌شود. او آنیمای مثبت دست‌یافتنی است. خردمندی‌ها و ژرف‌بینی‌های مریم کارکرد آنیمای مثبت و سازنده است.

این نکته را نیز باید ذکر کرد که یونگ حوادثی را که در خواب روی می‌دهد، کاملاً جدی می‌شمرد و براساس آن، به تحلیل ویژگی‌های روانی افراد می‌پردازد. خواب‌ها دنیایی پر رمز و راز هستند که شمه‌ای از واقعیات را برای آدمی بازنمایی می‌کنند و راه را به او نشان می‌دهند. «رؤیایها با زبانی مجازی، یعنی به‌گونه تصاویری عاطفی و ملموس، اندیشه‌ها، داوری‌ها، دیدگاه‌ها، دستورات و گرایش‌هایی را به ما انتقال می‌دهند» (یونگ، ۱۳۸۵: ۵۲). عالم خواب در موت صغیر مریم و فاطمه را که همان نمود خارجی آنیمای مد‌نظر یونگ هستند، بر محی‌الدین متجلی می‌کند. محی‌الدین بار دیگر پس از جدایی از مریم و نظام، آنیمای خود را در خواب می‌بیند و این بار نمود خارجی آنیما، فاطمه است: «اخرج الله مریم و نظام من قلبی برداً و سلاماً فاصبح قلبی خالياً. و سببعت الله لی امرأة تخرج من ثوبی ای انها ستتبع طریقی و تأخذ نهجی»^۴ (علوان، ۲۰۱۶: ۴۴۰)؛ اما برپایه توصیفات محی‌الدین، او را نمودی ضعیف از وجه هلن آنیما می‌یابیم؛ چون نه علم چندانی دارد که باعث رشد محی‌الدین شود و نه از زیبایی ظاهری و کلامی چندانی بهره برده است. فاطمه زنی است که به‌راحتی می‌توان برای او جایگزینی یافت: «ان فاطمة لاتکلمنی و لاتدلکلی و لاتقدم لی اکثر مما تقدمه ای زوجة لای زوج فی ای صقع من الارض: طعام و خدمة و فراش فقط. فلا انست بعلمها کما انست بعلم مریم بنت عبدون و لا اشتھت کلامها کما اشتھت کلام نظام بنت ظاهر. انها امرأة سهلة التعویض»^۵ (همان: ۵۰۲).

مرتبه ماری یا مریم آنیما در مسائل زیر نمود یافته است:

در برخی از توصیفات که محی‌الدین از نظام ارائه می‌دهد وجه ماری آنیما مشهود است: «ولولا ان مریم کانت زوجتی و علی ذمتی لاقسمت ان نظام هی اول عهدی بالنساء و اول امرأة اشعر معها باکتمال الحب و انسحاق العاطفة و خضوع الروح و طمانينة الجوارح» (همان: ۳۳۴). «هی شمس بین العلماء و بستان بین الادباء. وهبها الله حسناً لم یهبه امرة قبلها. امرأة قُدت من ریحق الازهار. نظراتها تسقط الحذر و منطوقها یلین الحجر»^۶ (همان: ۳۳۵).

برپایه این توصیفات، عشق بین نظام و محی‌الدین ظاهراً عشقی زمینی و بیناانسانی است که برخلاف باور رایج، موجب ترقی و پیشرفت شده است و دو سوی ارتباط یا دست‌کم یکی از آنها را به کمال می‌رساند.

جایگاه نظام در روان محی‌الدین، زنجیره‌ای از تداعی‌های عاطفی را شکل داده است که محی‌الدین با یادآوری آنها دردمند، منقلب و برانگیخته می‌شود و درصدد برمی‌آید تا رفتار مشابه یا مقارنی از خود نشان دهد؛ وقتی در برابر او عاجز می‌شود، می‌گوید: «یا الهی! کم هو صعب احیانا فهم النساء، لاسیما من کانت قطعة نادرة منهن مثل نظام» (همان: ۳۶۶). علوان در بخش‌هایی از رمان، محی‌الدین را در هم‌زبانی و صحبت با معشوق، ناشکیبا می‌داند. واضح است که در این میان، محی‌الدین در مصاحبت با یار خود نیست؛ بلکه درجه همذات‌پنداری با نظام به‌حدی رسیده است که محی‌الدین همه حال، در رؤیای وی به سر می‌برد. در رمان موت صغیر جنبه‌های افلاطونی عشق بسیار برجسته است. به‌گونه‌ای که همه واکنش‌های روانی محی‌الدین، برخاسته از یاد معشوق و با هدف برانگیختن توجه وی است؛ بنابراین در جای‌جای این رابطه، شاهد رفتارهایی از محی‌الدین هستیم که دلایل بروز آن، برخاسته از تداعی‌های حاصل از یاد نظام است. هر تکانه یا واکنش رفتاری از نظام، موجب پدیداری تداعی و تکانه‌ای رفتاری در محی‌الدین می‌شود.

وجه ماری آنیما در این جمله کاملاً نشان داده می‌شود: «مریم تسترد حبها و ترحل بعیداً و نظام تختال مشاعری دون ان تقدم. و بین المرأتین من انا؟ این شیوخی و دروسی و بقیة اوتادی؟ ماذا سافعل؟ و ماذا ساکون؟»^۷ (همان: ۳۱۶).

فاطمه بنت‌المثنی و نظام همچنین نمود مرتبه سوفیا هستند. فاطمه بنت‌المثنی مدخل و پلی برای ورود محی‌الدین به ناخودآگاه جمعی است. آنیمای محی‌الدین، یعنی فاطمه بنت‌المثنی، نماد هادی به‌سمت ناخودآگاه جمعی است که فراهم‌کننده زمینه یافتن اوتاد محی‌الدین است و نخستین گامی است که وی را برای تولد دوباره آماده می‌کند. محی‌الدین وی را اینگونه توصیف می‌کند: «قارنته بآلاف الوجوه التي رایتها فی برزخی، آلاف الاولیاء، آلاف الاتقیاء، و آلاف الزهاد، و کان وجهها اوسع رحمة و هو حقیقة ماثلة امامی»^۸ (همان: ۱۴). فاطمه بانو بنت‌المثنی همان آنیماست که در عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاهی محی‌الدین قرار گرفته است و راهنمای درونی اوست. همان آنیمای فرزانه‌ای که با ارشادات خود سبب به فردیت رسیدن محی‌الدین می‌شود. در این کارکرد «نقش حیاتی عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف‌ترین بخش‌های وجود خود ببرد. در این صورت می‌توان آن را رادیویی درونی انگاشت که با تنظیم طول موج، صداها را بیگانه را حذف می‌کند و تنها صدای "انسان بزرگ" را می‌گیرد» (یونگ، ۱۳۵۹: ۲۷۸).

وجه سوفیا همچنین در شخصیت نظام به‌روشنی دیده می‌شود. عشق محی‌الدین نسبت به نظام، واسطه‌ای برای رشد و پختگی او می‌شود. محی‌الدین برای دست‌یافتن به نظام، از مرزهای وجودی خویش دور می‌شود. نظام با دگرگون‌کردن مسیر حیات محی‌الدین، شخصیت او را به‌سوی تعالی و صعود روحانی هدایت می‌کند. درباره مؤلفه‌های آنیمایی نظام، باید یادآور شد که از دید یونگ، «هر زنی که اهمیت یا قدرتی غیرعادی بدو نسبت داده باشند، احتمالاً نمادی از آنیماست» (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۹۷).

نظام در نظر محی نمایان می‌شود و همان آنیمای اوست و چنان دست‌نیافتنی جلوه می‌کند که گویی زمینی

نیست و این، وجه مثبت و معنوی آنیماست که از اعماق ناخودآگاه او ظهور می‌یابد و این، مرحله‌ای دیگر از رسیدن به آگاهی است. در این داستان، اصرار محی‌الدین و انکار نظام همان دغدغه‌های پیوستن به آنیماست که در خودآگاهی وصول‌ناپذیر است. پیوند عاطفی ایجادشده میان محی‌الدین و نظام، ریشه‌ای مینویی دارد که در قالب عشق زمینی نمود یافته و متبلور شده است. عشق محی‌الدین روساخت و محرک‌های جسمانی و انسانی دارد؛ اما به نتایجی معرفتی و شناختی می‌انجامد.

به نظر می‌رسد، این معشوق اثری که هم‌زمان حس تمنا، آرزو، اخلاق، اندیشه و عرفان را به جنبش درآورده است، می‌تواند با چهار مرحله از آنیما همراهی داشته باشد و انعکاسی از حوا، هلن، مریم و سوفیا باشد. درواقع آنچه محی‌الدین را به دنبال او رهنمون می‌کند، وجوهی است که در این چهار مرتبه می‌توان دید. نظام در حد کمال از زیبایی‌های ظاهری برخوردار است؛ به‌طوری که گاه فرانسسانی به نظر می‌رسد. این زیبایی پری‌وار دقیقاً همان چیزی است که یونگ در فرافکنی آنیما به آن اشاره می‌کند.

پس از اینکه محی‌الدین متوجه می‌شود که نظام وتد سوم اوست، جنبه‌های مثبت آنیما را به‌سوی تعالی روان و شکوفایی «فرامن» (من متعالی، ناخودآگاه و ملکوتی) سوق می‌دهد و با گذر از سختی‌های این عشق، به تعالی روح دست می‌یابد. نظام در این داستان، مظهر عشق ربانی و الهی و محی‌الدین مظهر روح ناآرام بشری است. بر این پایه، یافتن وتد سوم به‌دست ابن‌عربی، نمودی از کمال معنوی و فردیت اوست که در سایه تلاش‌های بی‌شمار در راه وصال نظام به دست آمده است. ابن‌عربی می‌گوید: «مدت یدها. اجل مدت یدها و نحن فی طریق یمر من ناس و مسّت ترقوتی. صغرت ابتسامتها و ازدادت عینها اتساعاً و قالت و هی تنظر الی حیث تجول بیدها فی عنقی: لانی لا املک ذلک یا حبیبی. و لماذا؟ لانی وتدک الثالث»^۹ (همان: ۴۲۹).

در اینجا آنیما کنشی فعال دارد. به این ترتیب، پیوند با او سبب تکامل واقعی و حقیقی شخصیت داستان، یعنی محیی می‌شود. محی‌الدین سلوکی انفسی را تجربه می‌کند و با جهان ژرف و پیچیده درون آشنا می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری

درونمایه نمادین داستان موت صغیر، دستیابی به کمال و فردیت است. طرح و ساختار رمان نیز در تناسب کامل با این درونمایه ترسیم شده است. در این رمان، فاطمه بانو بنت‌المثنی، مریم، نظام و فاطمه، نقش کهن‌الگوی آنیما را بر عهده دارند. هرکدام از این شخصیت‌ها نماینده جنبه‌هایی از آنیما هستند. علوان در آغاز مقطع بیست و شش رمان، این جمله را از ابن‌عربی آورده است: «ان فی المرأة یکتمل ظهور الحقیقه» (علوان، ۲۰۱۶: ۱۲۶). برپایه این سخن، ابن‌عربی کامل‌ترین تجلی حقیقت را در وجود زن می‌داند. در این داستان‌ها، قهرمان (محی‌الدین بن عربی) راهی برای رسیدن به خود طی می‌کند و سفری معنوی و درونی از ناآگاهی به مقصد آگاهی دارد. ابن‌عربی در لایه‌های پنهان روان خود جنبه مثبت آنیما را دارد و آنیما در ناخودآگاه ابن‌عربی، نمود منفی ندارد. همه عشق و ازدواج‌هایی که در موت صغیر صورت می‌گیرد، نمود پیوند محیی‌الدین با آنیمای درون است. درمجموع، ویژگی‌های آنیما که یونگ به آن اشاره کرده است، با ویژگی‌هایی که علوان برای شخصیت‌ها در نظر گرفته است، همخوانی دارد؛ به عبارت دیگر نمودهای آشکار کهن‌الگوی آنیما در موت صغیر محمدحسن علوان

دیده می‌شود که تأثیر و نقش ناخودآگاه جمعی را در آفرینش این اثر به ما یادآوری می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. «بیشتر وقتشان کنار رودخانه به پرسه‌زدن و ولگردی و لاس‌زدن با روسپیان قشتالی می‌گذشت. آن زن‌ها بیشتر دوست داشتند با مردان عرب ازدواج کنند. یک روز خبر رسید که یکی از نشمه‌های ولگرد پسرعمویم را تور کرده و حسابی قاپش را دزدیده است و پسرعموی ما اصرارش بر این ازدواج بیشتر بود» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۲۵۰).
 ۲. «در خواب دیدم مریم درحالی‌که لبخندی بر لبان دارد، از روی کتابی می‌خواند. بعد اتفاقات دیگری بین من و او افتاد که شرحش نتوانم...» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۵۰۷).
 ۳. «این مریم چون دختر عمران است که پاکدامنی‌اش را پاس داشته، خداوند او را پذیرفته، جوانه نیک‌سیرتی بر درخت وجودش نشانده است» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۵۰۸).
 ۴. «خداوند عشق مریم و نظام را از خانه قلبم بیرون آورد و آن دو در آسایش و سلامت مانده‌اند؛ حالی که قلبم خالی از عشق به آنان است. حال خداوند از لباس من همسری برایم اختیار خواهد کرد» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۱۳۷۴).
 ۵. «فاطمه نه با من حرف می‌زند و نه راهنمایی‌ام می‌کند و نه چیزی بیش از آنکه هر زنی در گوشه عالم به شوهر خود تقدیم می‌دارد، تقدیم داشته. او نیز مثل همه آنان غذا می‌پزد، خدمت به جای می‌آورد و زناشویی می‌کند. آنگونه که از هم‌صحبتی با نظام، دختر زاهر لذت می‌بردم، از هم‌صحبتی با فاطمه لذت نمی‌برم. این فاطمه از آن زنانی است که نمونه‌اش بسیارند» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۱۵۶۶).
 ۶. «و اگر مریم همسرم و ذمه‌اش بر من نمی‌بود سوگند می‌خورم که نظام اولین میثاق من در میان تمامی بانوان جهان است و اولین زنی است که توانستم با کمک او معنای عشق را به‌تمامه درک و فهم کنم؛ حقیقت احساس را دریابم؛ بدانم که فروتنی روح چه مفهومی دارد و وقار جوارح را چه معنایی است؟... او شمع محفل هر انجمن، دانشمندی عبادت‌پیشه که نهر دانشش روان، فتانی چشمانش فاتح کران تا کران، اگر روی به اطناب آورد، ملاحظت‌خیز نیست و اگر به ایجاز سخن گوید، مغل بر معنا نیست و اگر رو به فصاحت آورد، مایه روشن روا نیست!» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۱۰۳۷).
 ۷. «مریم عشقش را از من بازستاند و به دوردست‌ها سفر کرد و نظام بدون هیچ سابقه و مقدمه‌ای احساساتم را در دست گرفته بود و با تار و پود محبت سجاده عشقش را در قلبم می‌بافت. اکنون میان دو زن من کیستم؟ اساتیدم، درس‌هایم و اوتادم کجایند؟ چه خواهم کرد؟ چه خواهم شد؟»
 ۸. «من سیمای او را با هزاران چهره‌ای که در برزخم مشاهده کرده بودم، مقایسه نمودم، با صورت هزاران اولیا و هزاران پارسا‌پیشه و هزاران زاهد پاکیزه‌سرشت» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۳۸).
 ۹. «دستش را دراز کرد، آری او دستش را دراز کرد؛ حالی که ما در مکانی ایستاده بودیم که مردم در آن آمد و شد می‌کردند. آنگاه آن را روی شانه‌ام نهاد، لبخندش کم‌رنگ شد و با چشمانی گردتر و وسیع‌تر به من نظر انداخت و درحالی‌که نگاهش را به گردنم دوخته بود گفت: عزیزم، چون من چنین اختیاری ندارم!
- «برای چه؟»
- «چون من سومین و تد تو هستم» (مهاجرانی، ۱۳۹۶: ۱۳۴۰).

منابع

۱. آلندی، رنه (۱۳۷۸). عشق، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، چ ۲.

۲. بیات، حسین (۱۳۸۷). *داستان‌نویسی جریان سیال ذهن*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۳. بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۸). *اندیشه یونگ*، ترجمه حسین پاینده، تهران: آشیان.
۴. پین، مایکل و همکاران (۱۳۸۲). *فرهنگ و اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
۵. جانسن، رابرت ای (۱۳۷۸). *عشق رمانتیک*، ترجمه بارانه عمادیان، تهران: طاووس.
۶. حیدری‌نسب، لیلا؛ داوودی‌مقدم، فریده (۱۳۹۵). «نگاهی به ردپای روان‌تحلیلی‌گری در غزلیات سعدی با تأکید بر آنیما»، *نشریه ادب و زبان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۱۹، شماره ۳۹، ۸۳-۵۹.
۷. ستاری، جلال (۱۳۴۸). «سه مفهوم اساسی در روانشناسی یونگ»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳، ۱۲۷-۱۵۰.
۸. سنغورد، جان. ا. (۱۳۸۸ / ۱۹۶۸). *یار پنهان*، ترجمه فیروزه نیوندی، تهران: افکار.
۹. سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۰). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. سرلو، خوان ادوارد (۱۳۸۸). *فرهنگ و نمادها*، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: دستان.
۱۱. شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۰). *نقد ادبی*، تهران: دستان.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۹). *داستان یک روح (شح و متن بوف کور صادق هدایت)*، تهران: فردوس، چ ۴.
۱۳. شولتز، دوان. پی؛ شولتز، سیدنی الن (۱۳۸۹). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش، چاپ هفدهم.
۱۴. صرفی، محمدرضا (۱۳۸۶). «نمودهای مثبت آنیما در ادبیات فارسی»، *مجله نقد ادبی*، سال ۱، شماره ۳، ۸۹-۵۹.
۱۵. صنعتی، محمد (۱۳۸۶). «تولد، تحول و گستره نقد روانکاوانه»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره چهارم، ۹۲-۶۵.
۱۶. _____ (۱۳۸۹). *تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات*، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
۱۷. ضمیران، محمد؛ سیحون، فریده (۱۳۷۲). «نگرشی تطبیقی بر اسطوره عشق در فرهنگ‌های کهن با تکیه بر اندیشه‌های حافظ»، *ادبیات و زبانها: ایران‌شناسی*، شماره ۲۰، ۷۵۷-۷۴۵.
۱۸. علوان، محمدحسن (۲۰۱۶). *موت صغیر*، لبنان: دارالساقی.
۱۹. فدایی، فرید (۱۳۸۱). *کارل گوستاو یونگ و روانشناسی تحلیلی او*، تهران: دانش.
۲۰. فوردهام، فریدا (۱۹۵۳). *مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربهاء، تهران: اشرفی، چ ۳.
۲۱. کمپبل، جوزف (۱۳۹۵). *زندگی در سایه اساطیر*، ترجمه هادی شاهی، تهران: دوستان.
۲۲. _____ (۱۳۸۰). *قدرت اسطوره؛ گفتگو با بیل مویرز*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
۲۳. گورین، ویلفرد و همکاران (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
۲۴. مالک، ریاض (۲۰۱۹). «مراجعة رواية موت صغير لمحمد حسن علوان»، *النقطة الزرقاء*، برگرفته از <https://bluenoqta.com/2019/02/19/%D9%85%D8%B1%D8%A7%D8%AC>
۲۵. مهاجرانی، سید حمیدرضا (۱۳۹۶). *مرگ کوچک*، تهران: روزنه.
۲۶. وفایی، فاطمه؛ ابراهیمی، حسن (۱۳۹۵). «زنانگی و تأثیر در هستی‌شناسی ابن عربی»، *ادیان و عرفان (مقالات و بررسی‌ها)*، دوره ۴۹، شماره ۱، ۱۴۳-۱۲۳.
۲۷. هاید، مگی (۱۳۷۹). *یونگ (قدم اول)*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: نشر پژوهش و شیرازه.
۲۸. یاور، حورا (۱۳۸۶). *روانکاوی و ادبیات*، تهران: سخن، چاپ اول.
۲۹. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۱). *راز پیوند*، ترجمه پروین و فریدون فرامرز، مشهد: به‌نشر.
۳۰. _____ (۱۳۷۰). *خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها*، ترجمه پروین فرامرز، تهران: معاونت فرهنگی آستان

قدس رضوی.

۳۱. _____ (۱۳۵۹). *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: کتاب پایا.

۳۲. _____ (۱۳۸۵). *رؤیاهای*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: کاروان، چاپ دوم.

References

1. Alwan, M. H. (2016). *Mawt ṣaghīr*. Lebanon: Beirut. Dar Al-Ssaghi.
2. Bayat, H. (2008). *Story writing of the fluid flow of the mind*. Tehran: Elmi va Farhangi Publication (in Persian).
3. Campbell, J. (1993). *Myths to live by*. Translated by Hadi Shahi. Tehran: Doostan Publication.
4. Cirlot J. E. (1983). *A dictionary of symbols*. Translated by Mehrangiz Ovhadī. Tehran: Dastan Publication.
5. Fadayi, F. (2002). *Carl Gustav Jung and his analytical psychology*. Tehran: Danjeh Publication (in Persian).
6. Frieda, F. (1953). *an Introduction to Jung's psychology*. Translated by Masoud Mirbaha. Tehran: Ashrafi Publication.
7. Heydarinasab, L., & Davoodi Moghaddam, F. (2016). A look at the traces of psychoanalysis in Saadi's lyric poems with emphasis on anima. *Journal of Literature and Language*, 19, 39 (in Persian).
8. Hyde, M. (2015). (2000). *Introducing Jung: a graphic guide*. Translated by Nooroddin Rahmanyān. Tehran: Pajooheh va Shirazeh Publication.
9. Johnson, R. A. (2009). *We: understanding the psychology of Romantic love*. Translated by Emadyan Baraneh. Tehran: Tavoos Publication.
10. Jung, C. G. (1957). *Memories, dreams, reflections*. Translated by Parvin Faramarzi. Tehran: Cultural Deputy of Astan Quds Razavi.
11. Jung, C. G. (1963). *Mysterium conjunctions: an inquiry into the separation and synthesis of psychic opposites in Alchemy*. Translated by Parvin Faramarzi. Mashad: Behnashr Publication.
12. Jung, C. G. (1968). *Man and his symbols*. Translated by Abootaleb Saremi. Tehran: Ketabe Paya.
13. Jung, C. G. (2010). *Dreams*. Tehran: Karvan Publication.
14. Malek, R. (2019). *A review of the novel Mawt ṣaghīr by Mohammad Hassan Alwan*. (n.p).
15. Mohajerani, H. (2017). *Marge koochak*. Tehran: Rovzaneh Publication (in Persian).
16. Payne, M., & Barbera, J. R. (Eds.) (2013). *A dictionary of cultural and critical theory*. Translated by Payam Yazdanjoo. Tehran: Markaz Publication.
17. René, F. A. (1991). *L'amour essai*. Translated by Jalal Sattari. Second Edition. Tehran: Toos Publication.
18. Sanati, M. (2007). Birth, evolution and scope of psychoanalytic criticism. *Journal of the Academy of Arts*, 4 (in Persian).
19. Sanati, M. (2010). *Psychological analysis in art and literature*. Fifth Edition. Tehran: Markaz Publication (in Persian).
20. Sanford, J. A. (1980). *The invisible partners: How the male and female in each of us affects our relationships*. Translated by Firoozeh Neyvandi. Tehran: Afkar Publication.
21. Sarfi, M. (2007). Positive manifestations of anima in Persian literature. *Journal of Literary Criticism (Tarbiat Modarres University)*, 1(3) (in Persian).
22. Saul, M. (2021). *Personality theories*. Translated by Seyyed Yahya Mohammadi. Tehran: Virayesh Publication.
23. Shamisa, S. (2000). *The story of a soul (description and text of Sadeqh Hedayat's Boofe Koor (the blind owl))*. Fourth Edition. Tehran: Ferdows Publication (in Persian).
24. Shayganfar, H. (2001). *Literary criticism*. Tehran: Dastan Publication (in Persian).
25. Siyasi, A. (1991). *Personality theories or schools of psychology*. Tehran: Tehran University Press (in Persian).
26. Zamiran, M., & Seyhoon, F. (1993). A Comparative approach to the myth of love in ancient

- cultures relying on Hafez's thoughts, literature and languages. *Iranology*, 20, 757-745 (in Persian).
27. Yahyavi, H. (2007). *Ravankavi va adabyat. First Edition. Tehran: Sokhan Publication* (in Persian).